

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب صد پهلوان

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی

تیمار سر لشکر مجید پوروز (ناصرالدوله) یک کتابخانه مجلس شورای ملی



۲۸۱۱۱۶
۱۳۰۴
۱۳۰۴
۱۳۰۴

شماره ثبت کتاب

۳

۲۲۶۸۲

۵۱۴۷

خطی اهدائی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۹

سوال



۵۳۲۱



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

على خير خلقه محمد وآله اجمعين **الابجد**

این صد نذر و پسند سودمند است

تقمان بخت که مر سپر خود را وصیت

فرموده که هر که این بخت را یاد گیرد

و بدان عمل نماید شر و مندوزیرک شود

و آن امانت که میفرماید ای سرزند

خدای عز و جل را بشناس هر چه کوفی

از نذر و نصیحت نخست بدان کار کن

سخن با ندازه خویش کوی قدر مردم بدان
 مردم را بشناس راز خود را نگا بهار
 یار را در وقت خشم و غضب پیازهای
 دوست را بود و زیان امتحان نامه
 از مردم ابله و نادان بگریزد دوست دانا
 وزیر یک کزین در کار خیر جد و جهد نمی

نمای بر زمان اعتماد مکن سخن بخت
 کوی تدبیر با مردم مصلح و دانا کنیز
 غنیمت دان بهنگام جوانی کار و جهان
 راست کن یاران و دوستان را
 عزیز دار با دوست و دشمن ابرو کشاده
 دار ما در و پدر را عزیز و خدمت ایشان را

بواجی بگذار استمداد بهترین پدران دن
 صبح باندازه غسل کن در کارهای میانه
 رو باش در خانه که در آنی چشم و زبان
 دوست نگذار جوامزدی پیشه خود کن
 جاه و تن را پاک و از خدمت همرا
 بواجی بگذار با جماعتیایار باش فرزند

فرزند از علم و ادب و تیر انداختن
 پیاموز و سواری یاد ده دین از برای
 آنگهان و درم از برای این جهان بگذار
 از کفش و موزه که پوشی ابتدا پای راست کن
 وقت بر آوردن از پل می چپ گیر
 با هر کس کار باندازه طاقت او کوی

شب چون سخن کوئی آهسته گوی و نرم
 بر روز چون سخن گوئی اول بهر سو نگاه کن
 کم گفتن و کم خشن و کم خوردن عادت
 خود کن هر چه بخورد پسندی دیگر از او پسند
 کار بدانش و تدبیر کن تا آموخته استادی
 مکن با زمان و کو دکان زار گوی بر چهر

بر چهر کسان دل مسند از بد اصلا نچشم
 و فامه اربابی اندیش در کار مینما کرده
 کرده مشرک کار امر و نهی و امانت
 از بخیل و ناکس امید بهی مدار باز رکت
 از خود شوشه کن باز رکان سخن در آکن
 عوام را بچو دستاخی مده حاجتمند را

نویسد مگردان در خانه مردم که خدائی مکن
 مردم را بجان خود که خداست مده خبک
 گذشته یاد مکن چرخسان با چهر خود
 میامیزد هیچ کاری تدبیر مکن میان زن
 دشوهر هرگز میانه نمی مکن مال خود را
 بدوست و دشمن منما خویشت و ندی از

از خویشان مبر از غیبت یاد مکن سخن
 ناشیرو ده بکار مبرید آمدگان به استخوان
 مردم را بید آمد یاد مکن تا توانی حاکم
 و خصومت با کسی مکن زور آزمائی
 مکن آزموده خویش را مان خوشین بر سفره
 مردم مخور در کار با محبت منما تن خود را

از برای دنیا در پنج حسنه هر که خود را
 شناسد از او امید بهی دار بوقت
 آفتاب بر آمدن محب در حالت خشم
 سخن کوی مقام نشستن خویش در آن سخن
 مردم کو مشد ادب بر نه بر حسیه
 خود را پیش مردم مخار از ز کتران مش

شتر زاده بود در میان سخن مردم در میا
 پیش مردم نشسته سر زانوه مردم را در
 بروی ستای چ و راست مشکر
 با توانی بر ستور بر نه نشین از بحر سوده زبان
 آبروی خود میز پیش همان بجای ختم زبان
 مهاز اکا بر مشد مای با مست و دیوانه

سخن گوی با فاعب لان بر سر محلت
 نشین فصول منکر باش خصومت مردم
 خویش کمر از قوه و جنت بر گران باش
 شب بازیر جاد شب هرگز بی کار و
 و انکشتری و درم باش مراعات
 کن نه چندانکه خود را خوار سازد

سازی بی کبر و مستدوتن باش چون آه
 سیردی بخود فرو مشکر جمعی که ایتا ده باشند
 تو نیز با ایشان مواهت کن انگاه بشنید
 پیشین آهستان از هم مگذران دست
 با محاسن بازی مکن در پیش بزرگان زمین
 خلل مکن آب و جان و مینی آواز عید آن

در خاکشیدن دست برد بان پیش
 مردم انگشت در پستی مکن در روی مردم
 کابلی مکش سخن جد و منزل با بیم آفت
 کوهی در وقت سخن مچن مردم را بخل من
 غازی چشم و ابرو مکن سخن گفتن را
 دیگر باره در محو او از خنسی که خند و آید

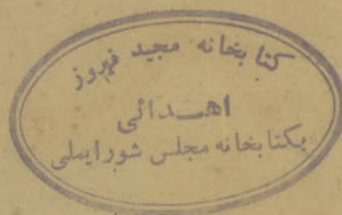
آید خند کن و کوهی شامی خود و دست زدن
 پیش و پس کوهی کوهی چون زمان خود را میار
 ترفیع از شهر و تصنیف و آنچه تعلق بود
 و اگر مکن متدار مال و دست خود را
 با همکس نه اگر همه فرزندان باشند
 که اگر اندک باشد در نظر ایشان

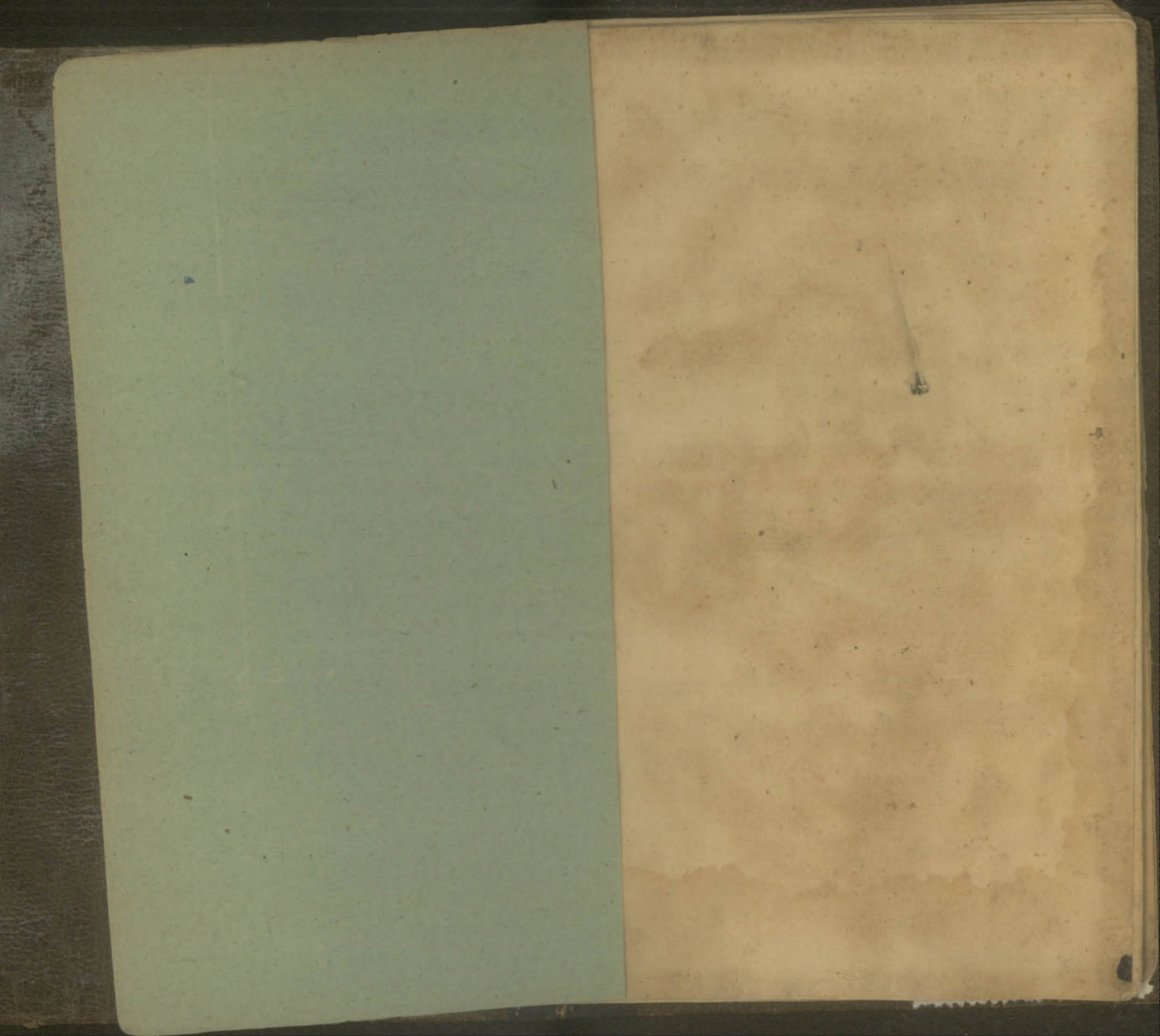
خوارمانی و اگر بسیار باشد باید که برضا
ایشان باشی بچکس را بظلم و مصیبت
و لیرکن باشی زندان بیت زنده گانی کن
و برقی باشی باند و چاکر بسل
و مزاج کن با مردم پشیم و بی حیانتین
که در دنیا و آخرت قدرت و عقوبت

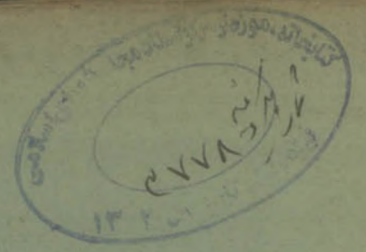
و عقوبت برمی با حسان آستد باشی زبانی
نگاه دارد وقت سخن گفتن است و
همچنان حرمت همه کس نگاه دارد تا آخرت
و از بتطیم سلطان غره شود هر کس
پیش او گوی مال خود را از نفس خود عزیزتر
مدار صد و پارسا رود تا آخرت در آن شود

راستگو باش تا عزیز و محترم گردی
 بقصای الهی رضا ده اغاضت مدام و حرم
 بخت کن که مشا و علت بر دوش از طعام
 دست بشوی تا آفرید و کردی
 بعد از طعام بنشین دست بشوی تا درویشی
 ز پیشانی مان بر سرفه خور و بر پای چ نشین

نشین و زانوی راست بر آور که سنت
 ایست طعام بسیار بخور که دل سکنه
 و از عبادت باز نوار و حشامه
 که بدترین مردم باشی کتب العبد الخیر
 عید الکرم







خطی اهدا